

شعله‌ی جاوید آماج رگبار اتهام

دوشنبه ۷ دلو ۱۳۹۲

-پرویز پویا از کانادا

یادداشت: این مقاله در پاسخ به نوشته آقای امیری به سایت فارسی بی‌بی‌سی ارسال شده؛ اما از آنجایی که سایت یادشده پالیسی‌ای برای نشر جوابیه‌ها ندارد، نویسنده تقاضا کرده تا مطلبش در روزنامه ۸ صبح و سایت گفتمان به نشر برسد.

گاهی چنان اتفاق می‌افتد که کسی از اثر بی‌خبری یا نیات و ساق‌های پنهانی در باره‌ی پدیده‌ی اجتماعی یا حادثه‌ی تاریخی چیزهایی می‌نویسد که در مورد آن پدیده و حادثه یا هیچ‌گونه آگاهی قبلی ندارد یا آن‌که وقوف او در آن زمینه‌ها بر پایه‌ی مسموعات یا افواهاست بی‌پایه استوار است.

در نهایت یک چنین نبشته‌ای به انشایی نامربوط شباهت می‌رساند که نه برخوردار از وحدتی ساختاری است و نه حاوی پیامی روشن و سازنده.

«شعله‌ی جاوید و خاکستری به‌جا مانده از مائوئیسم افغانی» که در کنار نام نویسنده‌ی آن، عنوان درشت «نویسنده و تحلیلگر» چشم را خیره می‌کند، یکی از این‌گونه انشاهاست که به وسیله‌ی آقای علی امیری نگارش یافته، به تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۳ در سایت فارسی بی‌بی‌سی منتشر شده است.

اگر عنوان «تحلیلگر» را در کنار نام نویسنده‌ی آن الصاق نمی‌کردند، شاید می‌شد پراکنده‌گویی‌های یک چنین نبشته‌ای را نادیده انگاشت، اما عنوان بدین درشتی وجدان بیدار آدمی را راحت نمی‌گذارد و او را بدان می‌دارد تا قلم برگردد و به نویسنده گوشزد کند که نمی‌توان از کنار وقایع تاریخی، این‌گونه با بی‌مبالاتی گذشت.

گرچه نبشته‌ای این‌چنینی با به کار گرفتن آن الفاظ موهن و واژه‌های منافی وصول به یک گفتمان سالم، پاسخی از قماش دیگری می‌طلبد که در خور چنان ادبیاتی باشد، اما من، این سخن آقای اطهری را می‌پذیرم که در صدر مقاله محتشمانه‌اش، (اطلاعات نادرست تاریخی و متن تاریخی) نگاشته است: «امیدوارم این بحث را به مسیر اصلی‌اش برگردانیم...»، من هم با ملحوظ نظر داشتن یک چنین انتظاری، سعی می‌کنم تا این مقاله بیشتر بیانی توضیحی و تاریخی داشته باشد تا لحنی احساساتی و اهانت‌آمیز.

۱ - اشاره‌های تاریخی:

نویسنده از سر بی‌اطلاعی تاریخی، بسیاری از مسایل را به سادگی باهم می‌آمیزد. او در مقالت خویش می‌نویسد: «نام اصلی شعله‌ی جاوید، «سازمان مترقی» بود که در سال ۱۳۴۳ خورشیدی تأسیس شد.» و یک پاراگراف آن‌سوتر این‌گونه دچار تناقض‌گویی می‌شود: «ارگان نشراتی این سازمان «شعله‌ی جاوید» نام داشت.»

و اما واقعیت‌های تاریخی بیانگر آن است که شعله‌ی جاوید یک هفته‌نامه بوده است و سازمان جوانان مترقی، یک سازمان سیاسی چپ که مخفیانه فعالیت‌های سیاسی‌اش را دنبال می‌کرده. از سوی دیگر سال تأسیس سازمان و سال تأسیس شعله‌ی جاوید بسیار از هم متفاوت است. شعله‌ی جاوید به عنوان نشریه‌ای که ناشر افکار دموکراتیک است، در سال ۱۳۴۷ خورشیدی به کار نشراتی‌اش آغاز می‌کند و سازمان جوانان مترقی - برخلاف تصور نویسنده - در سال ۱۳۴۳ نه، بل در سال ۱۳۴۴ بنیاد گذاشته می‌شود. چنان‌که در هیچ یک از شماره‌های شعله‌ی جاوید، نشرات سازمان جوانان مترقی یا دیگر آثار سازمانی، نمی‌توان سندی را ارایه کرد که گویا این نشریه ارگان مرکزی سازمان بوده باشد. دلیل دیگر بر این مدعا آن که هیات رهبری و گروه نویسندگان هفته‌نامه‌ی شعله‌ی جاوید ترکیبی بود از اشخاص سازمانی و افراد غیرسازمانی.

هم‌چنین نویسنده از برخی نام‌ها و عنوان‌ها به گونه‌ی غیردقیق نام می‌برد، مثلاً از کتاب معروف لنین گاهی با عنوان دولت و انقلاب یاد می‌کند و گاهی هم نام این کتاب را انقلاب و دولت می‌خواند، سازمان جوانان مترقی را یک بار «سازمان مترقی شعله‌ی جاوید» می‌نامد، بار دیگر از این سازمان به نام «سازمان مترقی» یاد می‌کند و باری هم آن را یک حزب می‌نامد و می‌نویسد: «این‌که نام نشریه‌ی حزب نام جریان»...

نویسنده از این سازمان به نام‌های گوناگون یاد می‌کند؛ اما حتا یک بار هم نام واقعی و تاریخی آن را که «سازمان جوانان مترقی» است از زبان نویسنده نمی‌شنویم.

۲ - خلط مبحث:

نویسنده با بی‌مبالاتی تمام، حوادث، اتفاقات و رویدادهای متفاوت تاریخی را یکی به جای دیگر می‌گیرد و آن‌گاه با یک چنین تمهید غیرواقعی - غیرتاریخی به ادامه‌ی بحث و نتیجه‌گیری می‌پردازد. او می‌نویسد: «پس‌منظر» عنوان مقاله‌ای بود که یکی از اعضای شعله‌ی جاوید (سازمان مترقی) به‌نام داکتر عثمان که در اصل مهندس تحصیل کرده در چین و هوا خواه مارکسیسم چینی بود، در نقد اکرم یاری نوشت ... بعد از چاپ این مقاله شاخه‌ای»...

این پاراگراف مختصر مملو از اشتباه‌های عینی و مغالطه‌های تاریخی است:

الف- شادروان انجنیر عثمان هیچ‌گاهی لقب یا عنوان داکتر را به خود نبسته بود و هیچ زمانی با این عنوان خوانده نشده است.

ب- نویسنده‌ی مقاله‌ی «پس‌منظر» انجنیر عثمان نبود یا می‌توان گفت که حداقل این مقاله‌ی نویسنده‌ی واحدی نداشت، آقای اسحاق مضطرب که امروز با تخلص «نگارگر» شناخته می‌شود یکی دیگر از نویسندگان اصلی و کلیدی «پس‌منظر» می‌باشد. اسحاق مضطرب گذشته از داشتن وابستگی فامیلی با انجنیر عثمان، هم‌رزم و هم‌سنگر سیاسی او نیز بود.

ج- تا آن‌جایی که حافظه‌ی تاریخی من به یاد دارد، مقاله‌ی پس‌منظر -خلاف ادعای نویسنده- به گونه‌ی چاپ‌شده تکثیر نشده بل بیشتر به صورت دست‌نویس و در نهایت به گونه‌ی تایی تکثیر و در اختیار خوانندگان گذاشته شده بود.

د- روان‌شاد انجنیر عثمان و گروه همراهش در هیچ یک از مقاطع عمر چندین‌ساله‌ی سازمان جوانان مترقی (عکس ادعای نویسنده) نه عضو عادی سازمان بوده‌اند و نه هم از اعضای رهبری سازمان، زیرا اختلاف اساسی میان سازمان جوانان مترقی و گروه پس‌منظر (انجنیر عثمان، اسحاق مضطرب، عین علی بنیاد، حسین طغیان و ...) درست هنگامی بالا می‌گیرد که انجنیر و دوستانش از وجود سازمانی مخفی به نام «سازمان جوانان مترقی» آگاهی به هم می‌رسانند.

ه- آن‌گونه که از نیشته‌ی آقای امیری برمی‌آید باید نویسنده اصلاً، مقاله‌ی پس‌منظر را نخوانده و ندیده باشد، زیرا مقاله‌ی موصوف مقاله‌ی درازدامنی است در پیرامون مسایل سیاسی، اجتماعی، تشکیلاتی، سازمانی و از جمله نقد اکرم یاری. لذا مقاله‌ی چیزی نیست که صرفاً در نقد اکرم یاری نوشته شده باشد.

۳- کاربرد نادرست مصطلحات سیاسی:

نویسنده در کاربرد مصطلحات سیاسی بسیار دست و دل باز است، هرگونه که دلش خواسته آن‌ها را به کار برده است. از آن جمله است پسوند «یسم» که بعد از ذکر نام مائوتسه تونگ باربار آن را به شیوه‌ی نادرست استعمال می‌کند.

الف- مائویسم چینی: این اصطلاح از جانب هواداران مائوتسه تونگ در داخل و خارج از چین مورد استفاده قرار نداشته است، بل هواخواهان داخلی و خارجی مائو اگر خواسته‌اند از سیستم فکری او نام ببرند، همواره از اصطلاح مائوتسه تونگ اندیشه بهره جسته‌اند.

ب- مائویسم افغانی: این دیگر اصطلاحی است که به هیچ‌وجه با افاضات جریان‌های چپ سیاسی افغانستان هم‌خوانی ندارد. ما نه در جایی خوانده‌ایم و نه شنیده‌ایم که سازمان جوانان مترقی یا گروه‌های چپ جدا از آن سازمان در گفتارها یا نیشته‌هایشان ادعا کرده باشند که پیرو یا واضع «مائویسم افغانی»

استند. اگر نویسنده خودش در قیاس با اصطلاحات دیگری چون سنت افغانی، رسوم افغانی، غیرت افغانی و ... به ساختن چنین اصطلاحی پرداخته باشد، بحث کاملاً جداگانه‌ای است.

اما چرا، اگر کسانی خواسته‌اند از روی طنز و طعن و کنایه این اصطلاح را به کار ببرند آن هم بحث جداگانه‌ای است و نمی‌توان آن را مشمول ترمینولوژی سیاسی محسوب داشت.

ج - انشعاب: واژه‌ی انشعاب در فرهنگ مصطلحات سیاسی هنگامی به‌کار برده می‌شود که گروهی، جمعی یا تعدادی از افراد یکی از تشکیلات سیاسی در اثر اختلاف‌هایی که با بقیه اعضای تشکیلات دارند، از بدنه‌ی آن تشکیلات جدا شوند.

حالا ببینیم که نویسنده این اصطلاح سیاسی را در مقالتش چگونه به کار می‌گیرد: "اما یکی از جالب‌ترین انشعاب‌ها در شعله‌ی جاوید انشعاب جریان پس‌منظر بود".

در این‌جا دو تصور را می‌توان امکان‌پذیر دانست یا نویسنده دچار یک توهم تاریخی شده است، به این معنا که او چنان تصور کرده که نویسندگان "پس‌منظر" عضویت سازمان جوانان مترقی را داشته‌اند و چون از بدنه‌ی آن سازمان جدا شده‌اند، در نتیجه انشعابی به وقوع پیوسته است؛ که یک چنین تصویری (آن گونه که من پیش از این توضیح داده‌ام) با واقعیت‌های تاریخی در این زمینه سازگاری ندارد.

تصور دیگر چنین می‌تواند بود که نویسنده میان شعله‌ی جاوید و سازمان جوانان مترقی فرقی قایل نشده باشد و چنان اندیشیده باشد که کسی یا گروهی که از جریان شعله جاوید جدا شد، به معنای جدا شدن از سازمان جوانان مترقی است و بالعکس، آن‌گاه با تکیه بر یک چنین برداشتی به استعمال واژه‌ی انشعاب مبادرت ورزیده باشد. چنین برداشتی هم نشانه‌ی عدم آگاهی از حوادث و پدیده‌های سیاسی-تاریخی دهه‌ی چهل خورشیدی کشور می‌تواند بود.

۴ - بی‌مبالاتی در گزینش واژگان:

آقای امیری چون نویسنده است و در کنار آن تحلیلگر مسایل سیاسی نیز می‌باشد، مقدم بر همه چیز، بایستی جای‌گاه استفاده از واژگان را به درستی دریابد، به این معنا که یک مقالت سیاسی الفاظ مناسب به موضوع خودش را از ما می‌طلبد و یک اثر ادبی کلمه‌های مناسب حال و هوای مضمون خودش و یک نوشته‌ی طنزآمیز در خور فضای محتوای خودش از ما می‌خواهد که کدام یک از واژگان را دست‌مایه‌ی کار خویش قرار دهیم و در همه‌ی این احوال حرمت کلام، حرمت بحث و حرمت اشخاص را رعایت کنیم.

سوگمندان که اکثریت ما تا هنوز در گفتارها و نوشتارهای خویش به حریم یک چنین فضیلتی راه نجسته‌ایم. من در این‌جا واژه‌ها و سطرهایی از نبشته‌ی آقای امیری را در پیشگاه قضاوت خوانندگان ارائه می‌دارم تا ادعای مرا در این زمینه بی‌پایه و بی‌اساس تلقی نکنند.

“ شعله‌ی جاوید” ... که اکنون چیزی جز خاکستر خاطرات آن ... باقی نمانده سرنوشت سوگناگ آن عبرت‌انگیز و آموزنده است.” “جنبش چپ در افغانستان سرنوشت کمیک تراژدیک داشت، ترکیبی بود از ساده‌لوحی و بلندپدازی ... که تا مرز بلاهت می‌رسید ... شعله‌ی جاوید اما این ویژگی‌ها را یکجا نمایندگی می‌کرد.” ، “مارکسیزم افغانی ... هیچ‌گاه نتوانست که ویژگی‌های چون تمامیت‌خواهی، دیگرناپذیری و افق محدود و فقدان نگاه انسانی را ... مورد نقد و توجه قرار دهد.” و خزعبلاتی دیگر از این سنخ و سیاق.

۵ - داوری‌های جدا از متن تاریخی:

فکر می‌کنم دانستن این اصل که هر پدیده‌ای را باید در متن تاریخی خودش مطالعه کرد، بر هیچ کس پوشیده نیست، اما عیب بزرگ نبشته‌ی آقای امیری، باهم‌درآمیختن قضایای متفاوت تاریخی و در نظر نداشتن زمان وقوع آن قضایا است، به این برش‌ها از مقالات آقای امیری بازنگری شما خوانندگان ارجمند را جلب می‌کنم:

“ بیش از نیم قرن از مائوئیسم افغانی می‌گذرد... از جریانی که حل مشکل پرولتاریای جهان را سر می‌دهد... این جریان هیچ اقدام فرهنگی و فکری که بتواند در توسعه‌ی بینش جامعه‌ی افغانی نسبت به خودش و جهان موثر باشد، از خود نشان نداده است.” و جمله‌های مشابه دیگری از این فصل و باب.

برای دنباله‌ی منطقی این بحث ناگزیر باید به برخی از حوادث تاریخی اشاره کرد:

الف: جریان چپ افغانستان در لباس “سازمان جوانان مترقی” دوران تاریخی میان سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۲ خورشیدی را در بر می‌گیرد.

ب: از سال ۱۳۵۲ خورشیدی گسست‌ها و از هم‌پاشیدن‌هایی در سازمان اتفاق می‌افتد که پس از آن دیگر نمی‌توان از سازمان متشکلی به نام سازمان جوانان مترقی نام برد.

ج: از سال ۱۳۵۲ خورشیدی ما شاهد به میان آمدن گروه‌های چپی متفاوتی هستیم که نمی‌توانیم تمامی آن‌ها را زیر عنوان سازمان جوانان مترقی دسته‌بندی کنیم و اگر احیانا چنین اقدامی را با هزار دلیل و شبه‌دلیل عملی سازیم، نمی‌توانیم عملکرد این گروه‌ها و سازمان‌ها را تحت عنوان واحد شعله‌ی جاوید یا سازمان جوانان مترقی بررسی کنیم و بگوییم یا بنویسیم که: “بیش از نیم قرن از عمر مائوئیسم افغانی می‌گذرد ...” زیرا بسیاری از سازمان‌ها و تشکیلات چپ پس از سال‌های ۱۳۵۲ در زمینه‌ی دیدگاه‌های ایدئولوژیک و تشکیلاتی خود بازبینی‌ها و تغییرات چشم‌گیری به وجود آوردند که وجه تمایز آن‌ها را نسبت به هم‌پیمانان سابق‌شان نشان می‌دهد. این‌که این دیدگاه‌ها دارای چه محتوایی هستند، علی‌العجاله با آن کاری ندارم. هدف آن است که باید هرکدام از این گروه‌ها و سازمان‌ها زیر ذره‌بین یک تحلیل‌گر سیاسی، طی زمان‌های متفاوت تاریخی به گونه‌ای متفاوت مورد مطالعه قرار گیرند. نه آن که تمام آن‌ها را شبیه دوقلوها به یک شکل مشاهده کنیم.

باقی می‌ماند نکته‌ای دیگر مبنی بر این که آیا واقعا جریان شعله‌ی جاوید و سازمان جوانان مترقی، “هیچ اقدام فرهنگی و فکری که بتواند در توسعه‌ی بینش افغانی ... موثر باشد از خود نشان نداده است.”؟ به تاریخ مراجعه کنیم و ببینیم که شواهد تاریخی در این زمینه چه می‌گویند:

جریان شعله‌ی جاوید طیف وسیعی از افشار و طبقات جامعه‌ی ما را پیوسته با خود داشت، در این جریان سیاسی، از مذهبی تا غیرمذهبی، از کارگر تا روشنفکر، از متعلم تا محصل، از کارمند دولت تا اهل کسبه و از سازمانی تا غیرسازمانی شرکت داشتند. در اعتصابات، تظاهرات خیابانی و گردهمایی‌های این جریان بیشتر از صدها تن شرکت می‌جستند. سازمان جوانان مترقی، در حدود امکانات خویش در متحد ساختن این گروه‌ها، آگاهی بخشیدن عملی و نظری بدان‌ها و شرکت جستن در خیزش‌های جمعی و اعتراضات آنان جهت به کف آوردن حقوق‌شان هیچ‌گاه غفلت نورزیده، تظاهرات و گردهمایی‌ها را سروسامان داده، هدایت و رهنمایی می‌کرد.

در این‌جا باید به این نکته اشاره کرد که واقعا سازمان در بسیاری موارد نمی‌توانست از عهده‌ی رهبری جنبش به‌درستی بدرآید. اما دلیل آن را باید در محدود بودن تعداد اعضای سازمان و گسترده بودن اعتصاب‌ها، گردهمایی‌ها و تظاهرات خیابانی جست‌وجو کرد.

در این مختصر من به چند رویداد تاریخی از فعالیت‌های سیاسی- فرهنگی این سازمان اشاره می‌کنم:

الف – نقش بنیادگذاران این سازمان در حادثه‌ی سوم عقرب:

خیزش سوم عقرب سال ۱۳۴۴ خورشیدی نقطه‌ی عطفی است در جنبش روشنفکری افغانستان. گروه کثیری از روشنفکران در این روز می‌خواستند جریان رای اعتماد مجلس شورا را از نزدیک تحت نظارت داشته باشند، این عمل قانونی روشنفکران و مردم در مقابل پارلمان با جوخه‌ی آتش نیروهای امنیتی پاسخ داده شد و تعدادی زخمی و شهید شدند. پس از آن، تظاهرات و اعتصابات مردم و محصلان به اوج خود رسید. در نتیجه داکتر یوسف مجبور به استعفا شد و محمدهاشم میوندوال به عنوان صدراعظم برگزیده شد، در روز سوم عقرب و روزهای پس از آن دوستان هم‌زمی‌که در آستانه‌ی تدویر کنگره‌ی موسس “سازمان جوانان مترقی” قرار داشتند به سروسامان دادن جنبش و تنظیم صفوف جمعیت بزرگ مردم می‌پرداختند. روان‌شاد داکتر سیدهاشم صاعد، استاد دانشگاه کابل و یکی از محققان دانشمند کشور در این زمینه می‌نویسد: “سازمان جوانان مترقی در حادثه‌ی سوم عقرب ۱۹۶۵ حضور فعال داشت ...” (*) درنگی بر: برخی دریافت‌ها و رویدادهای افغانستان در قرن بیستم. نویسنده دکتور سیدهاشم صاعد، تاریخ چاپ جنوری ۲۰۱۰ صفحه‌ی (۱۳۵)

ب – نقش سازمان در رابطه با جنبش‌های کارگری کشور:

سازمان جوانان مترقی همواره در خیزش‌ها، اعتصابات و تظاهرات کارگران کشور در کنار آنان می‌ایستاد و از هیچ‌گونه پشتیبانی و رهبری آنان دریغ نمی‌ورزید. تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد، این

سازمان تنها در طول میان سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ خورشیدی در بیشتر از بیست اعتصاب و تظاهرات کارگران در سراسر کشور شرکت فعال و رهبری دقیق داشته است:

شرکت در راهپیمایی و اعتصاب کارگران نفت و گاز شبرغان، اعتصاب کارگران حجاری و نجاری کابل، اعتصاب کارگران فابریکه‌ی جنگلک، اعتصاب کارگران نساجی پلخمری، اعتصاب کارگران نساجی گل‌بهار، اعتصاب کارگران پل‌چرخ کابل، اعتصاب کارگران سمنت غوری، اعتصاب کارگران بوت آهو، اعتصاب کارگران برق کابل، اعتصاب شرکت‌های ترانسپورته‌ی، اعتصاب کارگران مطبوعه‌ی کابل، اعتصاب کارگران پخته‌ی سپین‌زر، اعتصاب کارگران دستگاه ساختمانی کوهسار، اعتصاب کارگران نساجی بگرامی، اعتصاب کارگران شرکت هوایی آریانا، اعتصاب بار دوم کارگران نفت و گاز، اعتصاب بار دوم کارگران فابریکه‌ی جنگلک و ...

بیاید که در این زمینه نیز از زبان شادروان داکتر صاعد بشنویم: “جنبش کارگری افغانستان علی‌الاکثر از مسیر واحد مبارزاتی و پی‌گیری خود به سوی تفرقه و تلاشی و وحدت‌شکنی گرایش پیدا می‌کرد ... برعکس سازمان جوانان مترقی ... تلاش می‌ورزید تا کارگران را از حالت غیرمتحرک و مبارزه در چارچوب مطالبات اقتصادی به سوی رسالت مبارزه‌ی سیاسی آن‌ها سوق دهد، از همین لحاظ بود که سرسپردگان سازمان جوانان مترقی دایم در صف مقدم مبارزه‌ی کارگری قرار می‌گرفتند و به خاطر همین مبارزات پی‌گیرانه و دلاورانه بود که اکثر اعضای سازمان جوانان مترقی به عرصه‌های مختلف راهی زندان شدند.” (** همان کتاب صفحات ۱۴۱-۱۴۲)

ج - نقش سازمان جوانان مترقی در اتحادیه‌های استادان و محصلان:

در سال‌های دهه‌ی چهل خورشیدی فعالیت‌های سیاسی روشنفکران به ویژه در مکاتب و دانشگاه‌ها با سرعت چشم‌گیری بالا می‌گرفتند؛ بر پایه‌ی همین شورو شوق سیاسی بود که در سال ۱۳۴۸ اتحادیه‌ی محصلان دانشگاه کابل و در سال ۱۳۵۰ خورشیدی اتحادیه‌ی استادان کابل تأسیس شدند.

هیات رهبری و اعضای این اتحادیه‌ها بسیار نا متجانس بودند، چنان‌که در رهبری اتحادیه‌ی محصلان و اتحادیه‌ی استادان افراد و اشخاصی قرار داشتند که از افکار و عقاید و سازمان‌ها و تشکیلات متفاوتی نمایندگی می‌کردند. به همین گونه تعدادی از ایاد و گماشتگان رژیم و ملاکان و فیودال‌ها نیز در این دو اتحادیه حضور داشتند.

عناصر و نمایندگان آگاه و پیشرو در داخل هر دو اتحادیه همواره بر کارکردهای تبعیض‌جویانه و سیاست‌های بروکراتیک و غیراکادمیک و علیه فرهنگ نیمه استعماری دولت صدای‌شان را با رسایی هرچه بیشتر بلند می‌کردند، چنان‌که هنگامی‌که وزارت معارف وقت می‌خواست تا با تدوین یک قانون جابجایی برای دانشگاه‌ها آزادی‌های اکادمیک و فعالیت‌های سیاسی محصلان را ممنوع قرار دهد، عناصر آگاه در داخل هر دو اتحادیه با شهامت در مقابل این قانون قد برافراشته، محصلان به پشتیبانی استادان صدای‌شان را بلند کردند و به تدویر جلسه‌ها و تظاهرات عظیمی در داخل دانشگاه کابل دست یازیدند.

در این هنگام اعضای سازمان جوانان مترقی که در ترکیب رهبری هردو اتحادیه سهم چشمگیری داشتند، این جنبش را سمت و سو می‌دادند و از آن پشتیبانی می‌کردند. به گونه‌ی مثال در اتحادیه‌ی استادان، افرادی چون داکتر صادق یاری و داکتر ظاهر رزبان از رهبران سازمان جوانان مترقی و انجنیر لطیف محمودی و داکتر هاشم مهربان و... از هواخواهان شعله‌ی جاوید نقش برارنده‌ای داشتند.

به همین گونه در اتحادیه‌ی محصلان تعدادی از اعضای سازمان چون روانشاد حیدر لهیب و داوود سرمد و عده‌ای دیگر از اعضای سازمان و هواخواهان شعله‌ی جاوید نقش رهبری‌کننده داشتند.

داکتر صاعد که خود در آن سال‌ها از جمله‌ی اعضای رهبری اتحادیه‌ی استادان بود، در این مورد می‌نویسد: "... و بعضی گروه‌های کوچک دیگر در ضمن مبارزات از خود سستی، رخوت تسلیم‌طلبی و مسامحه نشان می‌دادند، اما شعله‌ی‌ها با استواری و پایمردی دوشادوش استادان مبارزه را تا سرحد پیروزی نهایی ادامه دادند." (همان کتاب صفحه‌ی ۱۴۹)

اگر خواسته باشیم از فعالیت‌ها و کارکردهای یک تشکیل سیاسی در قلمرو عمل و نظر سخن بگوییم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود که در این مختصر نمی‌گنجد. این مثال‌های مختصر را هم بدان جهت در این‌جا آوردم تا مشت نمونه‌ی خروار باشد از کارکردهای سازمانی و سیاسی و تشکیلاتی سازمانی که شرافتمندانه و در حد توان خویش به مسوولیت‌های تاریخی‌اش عمل کرده است.

فرجامین سخن

در پایان این بحث باید بی‌درنگ به این نکته اشاره داشته باشیم مبنی بر این که در جهان ما هیچ تشکیل سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی را در طول تاریخ نمی‌توان سراغ داشت که مرتکب خطا یا اشتباهی نشده باشد. به پندار من اشتباه کردن گناه شمرده نمی‌شود، جابه‌جا نشستن و عمل نکردن گناه نابخشودنی محسوب می‌شود. آن که عمل می‌کند، اشتباه هم می‌کند.

این یک واقعیت انکارناپذیر است که "جریان شعله‌ی جاوید" و "سازمان جوانان مترقی" نیز تافته‌ای جدابافته از متن تاریخی سرزمین شان نمی‌توانند بود. منسوبان شعله‌ی جاوید و سازمان جوانان مترقی به خاطر برچیدن بساط ظالمانه‌ی سیاسی- اجتماعی- اقتصادی- فرهنگی جامعه‌ی شان به پا می‌خیزند و با حضور داشت وجدان و احساس مسوولیت تاریخی خویش در این رزمگاه تا پای جان پیش می‌روند و در فرجام-آن‌گونه که تاریخ گواه است- از ریخته شدن خون‌شان نیز نمی‌هراسند. در یک‌چنین فرآیندی پیچیده و دشوار ارتکاب خطا و اشتباه به امری ناگزیر مبدل می‌گردد.

من نمی‌گویم که خطاها را باید ماست‌مالی کرد و اشتباه‌ها را آشکار نساخت، بل می‌خواهم بگویم که می‌باید در جریان دآوری و قضاوت، جانب انصاف، تاریخت و وجدان بیدار را گرفت و نباید با تکیه بر احساسات، مسموعات و جعلیات، خشک و تر را یکجا به آتش کشید.